عنوان:

توکل

|  |
| --- |
| شناسنامه مطلب |
| کد مطلب | t-246 |
| رده | تزکیه‌ای/تقوای عمومی/رذائل و فضائل/فضائل/سطح شناخت |
| برچسب | تزکیه، تربیت نفس، فضائل، توکل، تکیه بر خدا، امام خمینی |
| توضیحات |  |

 عن أبي الحسن الأوّل، عليه السّلام، قال: سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّه فَهُوَ حَسْبُهُ‏.[1]» فقال: التّوكّل على اللّه درجات. منها أن تتوكّل على اللّه في أمورك كلّها، فما فعل بك كنت عنه راضيا، تعلم أنّه لا يألوك خيرا و فضلا، و تعلم أنّ الحكم في ذلك له، فتوكّل على اللّه بتفويض ذلك إليه وثق به فيها و في غيرها.[2] ترجمه «على بن سويد گويد پرسش كردم حضرت موسى بن جعفر، عليهما السلام، را از قول خداى عزّ و جلّ: و من يتوكّل على اللّه فهو حسبه. پس فرمود. «توكل بر خدا را درجاتى است. از آنها اين است كه توكل كنى بر خدا در كارهاى خودت، تمام آنها، پس آنچه كرد به تو بوده باشى از او خشنود. بدانى همانا او منع نكند تو را نيكويى و فضل را، و بدانى همانا فرمان در آن مر او راست. پس، توكل كن بر خدا به واگذارى آن به سوى او، و اعتماد كن به خدا در آنها و غير آنها.» شرح «حلاّل»، به تشديد، فروشنده «حلّ» است و آن روغن كنجد است. و «ابو الحسن اوّل» حضرت كاظم، عليه السلام، است، چنانچه «ابو الحسن» مطلق نيز آن بزرگوار است. و أبو الحسن ثانى حضرت رضا، عليه السلام، و ثالث حضرت هادى، عليه السلام، است.

و «توكّل» به حسب لغت اظهار عجز است و اعتماد بر غير است. و اتّكلت على فلان في أمرى، اعتمدته. و أصله: إوتكلت. و «حسبه» أى، محسبه و كافيه. و «يألوك» از ألا، يألو، ألوا، به معنى «تقصير» است. بعضى گفته‏اند وقتى كه متعدّى به دو مفعول شود، تضمين شود معنى منع را[3]. و آن بد نيست و معنى سليستر آيد، گرچه لزومى هم ندارد و با معنى تقصير هم درست آيد، چنانچه از صحاح هم خلاف آن استفاده شود، زيرا كه او گويد: «ألا يألو، أى قصّر. و فلان لا يألوك نصحا.» از آن معلوم شود كه با دو مفعول نيز به همان معنى است. و توكل غير از تفويض است و هر دو غير از «رضا» و غير از «وثوق» هستند، چنانچه پس از اين بيان خواهد شد ان شاء اللّه.

و ما در ضمن چند فصل آنچه محتاج است حديث شريف به بيان شرح دهيم.

**معانى توكل است و درجات آن‏**

بدان كه از براى «توكل» معانى متقاربه‏اى با تعبيرات مختلفه نمودند به حسب مسالك مختلفه:

چنانچه صاحب منازل السائرين فرمايد: التّوكّل كلة الأمر كلّه إلى مالكه و التّعويل على وكالته.[4] يعنى «توكل» واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است [بر] وكالت او. و بعض عرفا فرمودند: التّوكّل طرح البدن في العبوديّة و تعلّق القلب بالرّبوبيّة. يعنى «توكل» انداختن بدن است در بندگى و تعلق قلب است به پرورندگى.» يعنى صرف قواى بدن را در راه اطاعت حق، و تصرف ننمودن در امور و واگذار نمودن آنها را به پروردگار.

و بعضى گفته‏اند: التّوكّل على اللّه انقطاع العبد في جميع ما يأمله من المخلوقين. يعنى «توكل بر خدا بريدن بنده است تمام آرزوهاى خود را از مخلوق و پيوستن به حق است از آنها.» بالجمله، معانى مذكوره متقارب در معنى هستند و بحث در مفهوم لزومى‏ ندارد. و آنچه گفتنى است آن است كه از براى آن درجات مختلفه است به حسب اختلاف مقامات بندگان، و چون علم به درجات توكل مبتنى است بر علم به درجات عباد در معرفت ربوبيت حق جلّ جلاله، ناچار ذكرى از آن در ميان آريم.

پس، بدان كه يكى از اصول معارف، كه مقامات سالكين بدون آن حاصل نشود، علم به ربوبيت و مالكيت حق است و كيفيت تصرف ذات مقدس است در امور. و ما وارد در اين بحث از وجهه علمى نشويم، زيرا كه مبتنى است بر تحقيق جبر و تفويض، و آن با وضع اين اوراق مناسبتى ندارد، و فقط بيان درجات مردم را در معرفت به آن مى‏نماييم.

پس، گوييم كه مردم در معرفت ربوبيت ذات مقدس بسى مختلف و متفاوت‏اند. عامه موحدين حق تعالى را خالق مبادى امور و كليات جواهر و عناصر اشيا مى‏دانند، و تصرف او را محدود مى‏دانند و احاطه ربوبيت را قائل نيستند. اين‏ها به حسب لقلقه لسان گاهى مى‏گويند مقدّر امور حق است و همه چيز در تحت تصرف اوست و هيچ موجودى بى‏اراده مقدسه او موجود نشود، ولى صاحب اين مقام نيستند، نه علما و نه ايمانا و نه شهودا و وجدانا. اين دسته از مردم، كه ما خود نيز گويى داخل آنها هستيم، علم به ربوبيت حق تعالى ندارند و توحيدشان ناقص و از ربوبيت و سلطنت حق محجوب‏اند به اسباب و علل ظاهره، و داراى مقام توكل، كه اكنون سخن در آن است، نيستند جز لفظا و ادعائا، و لهذا در امور دنيا به هيچ وجه اعتماد [به حق‏] نكنند و جز به اسباب ظاهره و مؤثرات كونيه به چيز ديگر متشبث نشوند، و اگر گاهى در ضمن توجهى به حق كنند و از او مقصدى طلبند، يا از روى تقليد است يا از روى احتياط است، زيرا كه ضررى در آن تصور نكنند و احتمال نفع نيز مى‏دهند، در اين حال رائحه‏اى از توكل در آنها هست، ولى اگر اسباب ظاهره را موافق ببينند، بكلى از حق تعالى و تصرف او غافل شوند. و اينكه گويند توكل منافات ندارد با كسب و عمل، مطلب صحيحى است، بلكه مطابق برهان و نقل است، ولى احتجاب از ربوبيت و تصرف [او] و مستقل شمردن اسباب منافى توكل است. اين دسته از مردم كه در كارهاى دنيايى هيچ تمسك و توكّلى ندارند، راجع به امور آخرت خيلى لاف از توكل زنند! در هر علم و معرفت يا تهذيب نفس و عبادت و اطاعت كه تهاون كنند و سستى و تنبلى نمايند، فورا اظهار اعتماد بر حق و فضل او و توكل بر او نمايند. مى‏خواهند بدون سعى و عمل با لفظ «خدا بزرگ است» و «متوكليم به فضل خدا» درجات آخرتى را تحصيل كنند! در امور دنيا گويند سعى و عمل و توكل با اعتماد به حق منافات ندارد، و در امور آخرت سعى و عمل را منافى با اعتماد به فضل حق و توكل بر او شمارند. اين نيست جز از مكائد نفس و شيطان، زيرا كه اين‏ها نه در امور دنيا و نه در امور آخرت متوكل‏اند و در هيچيك اعتماد به حق ندارند، لكن چون امور دنيوى را اهميت مى‏دهند، به اسباب متشبث مى‏شوند و به حق و تصرف او اعتماد نكنند، و به عكس كارهاى آخرت را چون اهميت نمى‏دهند و ايمان حقيقى به يوم معاد و تفاصيل آن ندارند، براى آن عذرى مى‏تراشند. گاهى مى‏گويند خدا بزرگ است، گاهى اظهار اعتماد به حق و شفاعت شافعين مى‏كنند، با اينكه تمام اين اظهارات جز لقلقه لسان و صورت بيمعنى چيز ديگر نيست و حقيقت ندارد.

طايفه دوم اشخاصى هستند كه يا با برهان يا با نقل معتقد شدند و تصديق كردند كه حق تعالى مقدّر امور است و مسبّب اسباب و مؤثر در دار وجود و قدرت و تصرف او محدود به حدى نيست. اين‏ها در مقام عقل توكل به حق دارند، يعنى اركان توكل پيش آنها عقلا و نقلا تمام است، از اين جهت خود را متوكل دانند. و دليل بر لزوم توكل نيز اقامه كنند، زيرا كه اركان توكل را ثابت نمودند، و آن چند چيز است:

يكى آنكه حق تعالى عالم به احتياج عباد است، يكى آنكه قدرت دارد به رفع احتياجات، يكى آنكه بخل در ذات مقدسش نيست، يكى آنكه رحمت و شفقت بر بندگان دارد، پس، لازم است توكل كردن بر عالم قادر غير بخيل رحيم بر بندگان، زيرا كه قائم به مصالح آنها مى‏شود و نگذارد از آنها فوت شود مصلحتى، گر چه خود آنها تميز ندهند مصالح را از مفاسد. اين طايفه گرچه علما متوكل‏اند، ولى به مرتبه ايمان نرسيده، و از اين جهت در امور متزلزل‏اند و عقل آنها با قلب آنها در كشمكش است و عقل آنها مغلوب است، زيرا كه قلوب آنها متعلق به اسباب است و از تصرف حق محجوب است.

طايفه سيّم آنان‏اند كه تصرف حق را در موجودات به قلوب رسانده و قلوب آنها ايمان آورده به اينكه مقدّر امور حق تعالى و سلطان و مالك اشيا اوست، و با قلم عقل در الواح دلها اركان توكل را رسانده‏اند. اين‏ها صاحب مقام توكل هستند. ولى اين طايفه نيز در مراتب ايمان و درجات آن بسيار مختلف‏اند تا به درجه اطمينان و كمال آن رسد كه آن وقت درجه كامله توكل در قلوب آنها ظاهر شود و تعلق و دلبستگى به اسباب پيدا نكنند و دل آنها چنگ به مقام ربوبيت زند و اطمينان و اعتماد به او پيدا كند، چنانچه آن عارف توكل را تعريف كرد به «طرح بدن در راه عبوديت و تعلق قلب‏ به ربوبيت.» اين‏ها كه ذكر شد در صورتى است كه قلب واقع باشد در مقام كثرت افعالى، والا از مقام توكل بگذرد و خارج از مقصود گردد.

پس، معلوم شد كه توكل را درجاتى است، و شايد درجه‏اى را كه حديث شريف متعرض شده است توكلى است كه در طايفه دوم باشد، زيرا كه مبادى آن را علم قرار داده. و شايد اشاره به درجات ديگر كه در اعتبار ديگر است باشد. زيرا كه از براى توكل درجات ديگرى به تقسيم ديگر است. و آن چنان است كه همان طور كه در درجات سلوك اصحاب عرفان و رياضت از مقام كثرت به وحدت مثلا كم‏كم رسند و فناى مطلق افعالى دفعتا واقع نشود، بلكه تدريجا شود- اوّل در مقام خود و پس از آن در ساير موجودات مشاهده شود- حصول توكل و رضا و تسليم و ساير مقامات نيز بتدريج گردد: ممكن است اوّل در پاره‏اى امور و در اسباب غائبه خفيه توكل كند، پس از آن كم‏كم به مقام مطلق رسد، چه اسباب ظاهره جليّه داشته باشد يا اسباب باطنه خفيه، و چه در كارهاى خود باشد يا بستگان و متعلقان خود. از اين جهت در حديث شريف فرمود يكى از درجات آن است كه در تمام امورت توكل كنى.

[1] طلاق- 3

[2] اصول كافى، ج 2، ص 65،« كتاب ايمان و كفر»،« باب التفويض إلى اللّه و التوكل عليه»، حديث 5.

[3] مرآة العقول، ج 8، ص 23.« كتاب ايمان و كفر»،« باب التفويض»، حديث 5.

[4] منازل السائرين ص 33.« قسم معاملات»، باب 27.

امام خمینی(ره)، چهل حديث(اربعين حديث)، ص: 214

نرم افزار مجموعه آثار امام خمینی(ره) مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور